

در باره " حاکمیت ملت (حاکمیت مردم) و تفاوت آن با " حاکمیت ملی "

(زنده باد اصلاحات و حاکمیت قانون)
(۴)

وجود " حاکمیت ملی " در هیچ جامعه ای ، بطور اتوماتیک نمی تواند " حاکمیت ملت (حاکمیت مردم) " را نیز با خود به همراه داشته باشد. با توجه به این واقعیت در موقعیت فعلی جهان اگر به " حقوق ملت " و " قوانین بین المللی " توجه نشود و استبداد مذهبی همچنان در ایران ادامه پیدا کند ، " حاکمیت ملی " در ایران می تواند بخطر افتد.

امروز متأسفانه شاهد این واقعیت تلخ هستیم که برخی از عناصر و گروه های ضدامپریالیست گذشته، در راه وابستگی و دفاع از سیاست استعماری پرزیدنت دبلیو بوش عمل می کنند و حتی بعضی از سازمانهای اسلامی دانشجویی (۲۴ انجمن اسلامی دانشجویان - دفتر تحکیم وحدت) از دست آوردهای استقلال طلبانه انقلاب بهمن ۱۳۵۷ و ارزش های نهضت ملی ایران و جنبش دانشجویی - همان جنبشی که حماسه شانزدهم آذر ۱۳۳۲ را آفرید - ، به خاطر مخالفت با استبداد مذهبی فاصله می گیرند و نسبت به مسئله استقلال و حاکمیت ملی ایران موضعی غلط اتخاذ کرده اند . زنگ خطری که نباید نسبت به آن بی تفاوت بود.

اگرچه برخی از احزاب و سازمانهای سیاسی مذهبی منتسب به " اصلاح طلب " ، طرفدار " حاکمیت قانون " و " دوم خرداد " ، در تبلیغات خود دم از " دمکراسی " می زنند و شعار " ایران برای تمام ایرانیان " را مطرح می کنند و مدعی مخالفت با

" تک صدائی " می باشند ، لیکن هنوز برایشان دقیقاً روشن نشده است که باید از کدام یک از " ارزشهای " سیاسی دفاع نمایند . این قبیل نیروها در تحلیل نهائی بخاطر حفظ " نظام مذهبی " استبدادی موجود - که در حقیقت ، چیزی جز " حفظ " ادامه سرکوب و پامال کردن حقوق ملت از سوی نهادهای " انتصابی " نیست - ، نا بخردانه در اعلامیه خود، نیروهای طرفدار " سکولاریسم " ، یعنی نیرو هائی را که اکثراً مبلغ خردگرائی هستند با نیروهای " تحجر گرا و طالبانیسم " در یک صف قرار می دهند . موضع سیاسی ای که متأسفانه هیچ تفاوتی با موضع جناح تمامیت خواه هیئت حاکمه ندارد .

در بخش قبلی این نوشته توضیح دادم که " حاکمیت ملی " و " حاکمیت ملت (حاکمیت مردم) " دو مقوله کاملاً متفاوت هستند و بغلط بسیاری از فعالین سیاسی این دو را یکسان و برابر تلقی می کنند و در این رابطه است که در تحلیل و اتخاذ مواضع سیاسی خود دچار اشتباه و تناقض گوئی می شوند .

بنظر من زمانی از وجود " حاکمیت ملت " و یا " حاکمیت مردم " در کشوری می توان صحبت کرد که مردم آن کشور بطور آزاد و بدون هیچگونه محدودیتی از آزادی عقیده ، بیان ، قلم برخوردار باشند و آزادانه بتوانند سیاست و عملکرد هیئت حاکمه و نیروهای دگراندیش را بنقد بکشند و بدون هیچگونه پیگرد و سرکوب ، نظرات ، عقاید ، تحلیل ها و برداشت های خود را بیان کنند و در اینمورد دست به روشنگری بزنند . حق فعالیت در احزاب و تجمعات مورد نظر خود را داشته باشند و از حقوق مساوی و برابر شرکت در انتخابات و معرفی نامزدهای انتخاباتی بهر مند باشند و آنطور که خود تشخیص می دهند و صلاح می دانند ، برنامه و اهداف سیاسی خود را تعیین کنند . در حقیقت " اصل فردیت " و حق تعیین سرنوشت مردم بوسیله خود مردم کاملاً مورد توجه و احترام قرار داشته باشد و حقوق شهروندی هیچ اقلیتی پامال نشود . تمام مقامات حکومتی انتخابی بوده و نهادهای انتصابی بهیچوجه و در هیچ شرایطی حق تعیین و تکلیف برای نهادهای انتخابی را نداشته باشند . تمام نهاد های حکومتی موظف باشند در چارچوب قانون اساسی عمل کنند و هیچ نهاد ، ارگان و مقامی حق " فراقانونی " نداشته و پاسخ گوی رفتار و کردار و تصمیمات خود باشند . در چنین وضعیتی سیاسی - اجتماعی است که هر ملتی می تواند بطور آزاد نمایندگان مجلس ملی و هیئت حاکمه خود را انتخاب نماید و از این طریق در چگونگی تعیین سرنوشت جامعه و در حقیقت سرنوشت خود شرکت کند .

باتوجه به توضیحی که در رابطه با برخی از " ارزشها " و خصوصیات "حاکمیت ملت (حاکمیت مردم)" اشاره رفت، پس باید چنین نتیجه گرفت، اگر چه بر کشور چین کمونیست، "**حاکمیت ملی**" حاکم است و هیچ نیروی بیگانه و غیر چینی برای مردم چین تعیین و تکلیف نمی کند، ولی بخاطر شرایط و وضعیتی که حزب کمونیست و قانون اساسی چین کمونیست با خود در آن کشور بوجود آورده اند، "**حاکمیت ملت (حاکمیت مردم)**" بر آن کشور حاکم نیست و بر مبنای آن معیارها بهیچوجه نمی تواند حاکم شود.

درکشوری که "حاکمیت ملت (حاکمیت مردم)" نتواند حاکم شود، اصولاً نمی توان از تحقق "نظام دموکراسی" صحبت بمیان آورد. نظام دموکراسی بدون وجود حاکمیت قانون و حاکمیت ملت نمی تواند در هیچ کجای جهان متحقق گردد.

در چین کمونیست بجای "حاکمیت ملت"، "حاکمیت رهبری حزب کمونیست" و بزبان دیگر، "**حاکمیت دیکتاتوری رهبری حزب کمونیست**" وجود دارد. در آن کشور حتی حاکمیت طبقه کارگر و متحدینش یعنی دهقانان نیز وجود ندارد. در حقیقت "ملت چین" بطور مستقیم و یا غیر مستقیم در اداره کشور و تعیین سرنوشت خود کوچکترین دخالت و شرکتی ندارد.

همانطور که در بخش "**حاکمیت ملی**" اشاره رفت، پس از سرنگونی رژیم وابسته به امپریالیسم شاه، "**حاکمیت ملی**" بر ایران برقرار شد، یعنی نفوذ سیاسی استعمارگران آمریکائی و دیگر نیروهای بیگانه بطور علنی از ایران قطع شد. ولی با برقراری "**حاکمیت جمهوری اسلامی**" و وجود اصل "**ولایت فقیه**" در قانون اساسی، بهیچوجه نمی توان و نباید از برقراری "**حاکمیت مردم**" و یا "**حاکمیت ملت**" در ایران سخن گفت و یا انتظار تحقق آنرا قبل از تغییر قانون اساسی و تدوین قانون اساسی جدید بر پایه و معیار محترم شمردن "**اصل فردیت**" و فاصله گرفتن از هرگونه معیارهای ایدئولوژیک و مکتبی، داشت.

اگرچه آقای محمد خاتمی رئیس جمهور با آرای بیش از ۷۰ درصد از شرکت کنندگان در انتخابات ریاست جمهوری، انتخاب شد و اکثر نمایندگان منتخب مجلس شورای اسلامی دوره ششم قانونگذاری نیز که خود را طرفدار حاکمیت قانون و اصلاحات معرفی کرده بودند از سوی بخش بسیار بزرگی از مردم ایران انتخاب شدند، ولی با وجود "نظارت استصوابی" شورای نگهبان - اصلی که در تضاد کامل با قانون اساسی و حق حاکمیت و تعیین سرنوشت مردم بوسیله خود آنها می باشد -، از سوئی و از سوی دیگر وجود قانون اساسی ای که حقوق مردم ایران را نه بر پایه و معیار "**اصل فردیت**" بلکه بر معیار حقوقی که مذهب شیعه برای مسلمانان شیعه در نظر گرفته است - البته طرفداران آقای خامنه ای (مقام رهبری) با تقسیم مردم ایران به "خودی" و

" غیر خودی " ، حتی این اصل را نیز خدشه دار کرده اند - ، ایرانیان بدو گروه با حقوق و اختیاراتی کاملاً متفاوت و نابرابر تقسیم شده اند و بخش بسیار بزرگی از مردم ایران حتی از حق فکرکردن و داشتن عقایدی بجز عقاید " روحانیت دولتی " ، محروم می باشند. با توجه به این واقعیت تلخ و ناهنجار نمی توان از " حاکمیت مردم (حاکمیت ملت)" در ایران صحبت کرد.

وجود " حاکمیت ملی " در هیچ جامعه ای ، بطور اتوماتیک نمی تواند " حاکمیت ملت (حاکمیت مردم)" را نیز با خود به همراه داشته باشد. با توجه به این واقعیت در موقعیت فعلی جهان اگر به " حقوق ملت " و " قوانین بین المللی " توجه نشود و استبداد مذهبی همچنان در ایران ادامه پیدا کند ، " حاکمیت ملی " ایران می تواند بخطر افتد.

امروز متأسفانه شاهد این واقعیت تلخ هستیم که برخی از عناصر و گروه های ضد امپریالیست گذشته در راه وابستگی و دفاع از سیاست پرزیدنت دلبیو بوش عمل می کنند و بعضی از سازمان های اسلامی دانشجویی (۲۴ انجمن اسلامی دانشجویان - دفتر تحکیم وحدت) از دست آوردهای استقلال طلبانه انقلاب بهمن ۱۳۵۷ و ارزش های نهضت ملی ایران و جنبش دانشجویی - همان جنبشی که حماسه شانزدهم آذر ۱۳۳۲ را آفرید - ، به خاطر مخالفت با استبداد مذهبی فاصله گرفته اند و نسبت به مسئله استقلال و حاکمیت ملی مواضعی غلط اتخاذ نموده اند. زنگ خطری که نباید نسبت به آن بی تفاوت بود.

آن بخش از نیروهای سیاسی ایرانی از جمله ما سوسیالیستهای ایران که بر محور شعار سرنگونی رژیم مبارزه نمی کنند و در مرحله کنونی بخاطر پایان دادن به " استبداد مذهبی " بر امر برقراری " حاکمیت قانون " تاکید می ورزند و در تحلیل نهائی اگر چه تحقق " حاکمیت ملت (حاکمیت مردم)" در ایران را هدف دارند، ولی کاملاً بر این امر واقف اند که با تحقق کامل قانون اساسی جمهوری اسلامی ، امکان دست یافتن به " حاکمیت ملت " و " نظام دموکراسی " در ایران وجود ندارد. تحقق چنین خواستی (برقراری حاکمیت ملت و نظام دموکراسی در ایران) را در گروهی دست یابی به بسیاری از ارزش های زیربنائی و روی بنائی از جمله وجود " قانون اساسی " ای که بر پایه مکتب و ایدئولوژی مخصوصی تدوین و تنظیم نشده باشد و در آن برای تمام شهروندان جامعه ، صرفنظر از وابستگی مذهبی ، مسلکی ، قومی و نژادی و جنسیت و مقام ، حقوق مساوی و برابر قائل شده باشد و هیچ فردی بخاطر موقعیت و یا مقامش از حقوق ویژه برخوردار نباشد و در واقع بطور کامل حقوق بشر مدّ نظر گرفته شده باشد، هست.

متأسفانه بخشی از نیروهای سیاسی ایرانی ، بخاطر مشکل معرفتی که با آن روبرویند ، هنوز نمی توانند ما بین **" مبارزه بخاطر تحقق حاکمیت قانون "** ، و **" مبارزه با محتوی اصول و قوانین غیردمکراتیک قانون اساسی و یا دیگر قوانینی که از سوی مجلس به تصویب رسیده است "** ، فرقی قائل شوند. در رابطه با همین مشکل معرفتی است که اکثر این نیروها حاضر نیستند از خواست " حاکمیت قانون " ویا " التزام اجرائی به قانون اساسی " پشتیبانی کنند.

" التزام اجرائی " را بخلط بمعنی قبول نظری محتوی " قانون اساسی " تلقی می کنند. این نیروهای سیاسی کمتر به چگونگی روند دمکراسی در کشورهای جهان توجه دارند و خیال می کنند که جامعه ی استبداد زده ای همچون جامعه ایران یک شبه به یک جامعه دمکراتیک تبدیل خواهد شد و هر **" حاکمیت قانونی "** ، حتماً بمعنی **" حاکمیت دمکراتیک "** باید باشد.

بنظر ما سوسیالیستهای ایران مبارزه و روشنگری باید در دو سطح کاملاً متفاوت مطرح باشد .

همانطور که اشاره رفت ، در جوامعی که هنوز " استبداد " نقش بزرگی در روند مسائل سیاسی بازی می کند ، فعالین و نیروهای سیاسی مبارز ، اهداف و خواست های متفاوتی را باید دنبال کنند. در همین رابطه است که **مبارزه بخاطر تحقق حاکمیت قانون** ، مبارزه با استبداد و عملکردهای غیرقانونی ، فراقانونی و خلاف قانون می باشد، که بهیچوجه نباید نسبت به آن کوتاهی کرد . در حالیکه **مبارزه با محتوی اصول و قوانین غیر دمکراتیک قانون اساسی جمهوری اسلامی و یا قوانینی که از سوی مجلس به تصویب می رسند** ، مبارزه بخاطر دموکراتیزه کردن جامعه می باشد. این دو مبارزه بهیچوجه یکی نیستند ، اگرچه لازم و ملزوم یکدیگرند.

با توضیحاتی که رفت روشن شد که واژه **" ملی "** در ترکیب و رابطه های مختلف ، بارها و ارزش های سیاسی متفاوتی را با خود می تواند بهمراه داشته باشد ، که دارد.

" فاجعه ملی "

رهبری " نهضت آزادی ایران " در نوشته ای که در آن به تحلیل چگونگی انتخابات شوراها پرداخته است ، در رابطه با عدم مشارکت مردم در انتخابات شوراها از **" فاجعه ملی "** صحبت بمیان آورده است. در آن نوشته می خوانیم :

" در انتخابات ۹ اسفند ماه ۸۱ ، مردم ایران ، به ویژه در شهرهای بزرگ ، با عدم مشارکت مؤثر خود در انتخابات شوراها به حاکمان و به احزاب سیاسی واکنش شدید و دور از انتظار نشان دادند که می توان آن را یک فاجعه ملی توصیف کرد ."

حال چرا و بچه دلیل ، عدم مشارکت مردم در انتخابات شوراها و واکنش منفی آنها نسبت به عملکرد و سیاست هیئت حاکمه و احزاب سیاسی شرکت کننده در انتخابات باید یک " فاجعه ملی " تلقی شود؟

برای ما سوسیالیست های ایران روشن نیست که چرا و بچه دلیل ، مخالفت مردم با عملکرد های فراقانونی و پایمال کردن و خدشه دار نمودن اصول قانون اساسی از طرف بالاترین مقامات کشوری ، مانند " مقام رهبری " ، " قوه قضائیه " ، " شورای نگهبان " و " مجمع تشخیص مصلحت نظام " ... و در واقع اکثر مقامات انتصابی کشور و رأی ندادن مردم به نامزدهای احزاب و سازمان های سیاسی که حفظ " نظام مذهبی " موجود را بهر قیمتی که شده است در دستور کار خود دارند، باید " فاجعه ملی " تلقی شود؟

در حالیکه در این رابطه مشخص اگر بنا باشد از " فاجعه ملی " سخن گفته شود ، آن زمانی خواهد بود که اکثریت مردم ایران ، سیاست سرکوب و ترور هیئت حاکمه را مورد تائید قرار دهند!

اگرچه برخی از احزاب و سازمانهای سیاسی مذهبی منتسب به " اصلاح طلب " ، طرفدار " حاکمیت قانون " و " دوم خردادی " ، در تبلیغات خود دم از " دموکراسی " می زنند و شعار " ایران برای تمام ایرانیان " را مطرح می کنند و مدعی مخالفت با " تک صدائی " می باشند ، لیکن هنوز برایشان دقیقاً روشن نشده است که باید از کدام یک از " ارزشهای " سیاسی دفاع نمایند . این قبیل نیروها در تحلیل نهائی بخاطر حفظ " نظام مذهبی " استبدادی موجود - که در حقیقت ، چیزی جز " حفظ " ادامه سرکوب و پایمال کردن حقوق ملت از سوی نهادهای " انتصابی " نیست - ، نا بخردانه در اعلامیه خود، نیروهای طرفدار " سکولاریسم " ، یعنی نیروهائی را که اکثراً مبلغ خردگرائی هستند با نیروهای " تحجر گرا و طالبانیسم " در یک صف قرار می دهند .

موضع سیاسی ای که متأسفانه هیچ تفاوتی با موضع جناح تمامیت خواه هیئت حاکمه ندارد .

این نوع مواضع سیاسی صرفنظر از اینکه از سوی کدام یک نیروهای سیاسی " دوم خردادی " مطرح شود، نمی تواند و نباید مورد تائید نیروهای طرفدار آزادی و دموکراسی و پشتیبانان حقوق بشر قرار گیرد .

با توجه به این امر که در جوامع دموکراتیک این حق احاد ملت است که در صورتیکه با سیاست و عملکرد هیئت حاکمه توافق نداشتند ، آزادانه دست بانقباد

زنند و بمخالفت برخیزند و حتی بعنوان اعتراض به آن ، اگر آلترناتیوی را سراغ نداشتند ، در انتخابات شرکت نکنند.

بنظر ما سوسیالیست های ایران ، همانطور که مخالفت مردم با عملکرد های فراقانونی و قانون شکنانه رژیم وابسته به امپریالیست محمد رضا شاه پهلوی و حزب رستاخیز شه ساخته یک " فاجعه ملی " نبود ، مخالفت با سیاست و عملکرد مقام رهبری آیت الله سید علی خامنه ای که همچون محمد رضا شاه پهلوی قانون شکنی می کند و نظرات خود را بالای نظرات ۶۰ میلیون مردم ایران می داند و با مردم و ملت ایران رفتاری سرکوبگرانه و قیم مآبانه دارد ، نمی تواند و نباید یک " فاجعه ملی " تلقی گردد.

این سؤال از سوی بسیاری از جمله ما سوسیالیستهای ایران مطرح است که آیا رهبری " نهضت آزادی ایران " در تحلیل خود در اینمورد مشخص دچار اشتباه نشده است ؟

روشن نیست که آیا رهبری " نهضت آزادی ایران ، مقطع تاریخی ۹ اسفند ۱۳۸۱ را با مقطع تاریخی پیروزی انقلاب در بهمن سال ۱۳۵۷ (قبل از تدوین و تنظیم قانون اساسی جمهوری اسلامی) ، برابر و یکسان تصور نموده است و بر این پایه مخالفت مردم با نیروهای طرفدار " نظام اسلامی " را " فاجعه ملی " نامیده است ؟

بنا بگفته زنده یاد خلیل ملکی:

" خوب مطلق و بد مطلق وجود ندارد آن چه دیروز خوب و مترقی و انقلابی بود امروز بد و منحط و ارتجاعی شده " است !!

آقای خمینی بعنوان يك آیت الله العظمي و رهبر انقلاب در مخالفت با رژیم استبدادی محمد رضا شاه پهلوی در سال ۱۳۵۷ در قبرستان بهشت زهرا ، از خواست سیاسی " سرنوشت هر ملتی به دست خودش " صحبت کرد و بیان داشت که "سرنوشت هر ملت دست خودش است ، ملت در صد سال پیش از این ، صد و پنجاه سال پیش از این ، يك ملتی بوده ، يك سرنوشتی داشته است و اختیاری داشته ولی او اختیار ماها را نداشته است ... چه حقی آنها داشتند که برای ما سرنوشت معین کنند ؟ مگر آن اشخاصی که در صد سال پیش از این ، هشتاد سال پیش از این بودند ، می توانند سرنوشت یک ملتی را که بعدها وجود پیدا می کنند ، آنها تعیین بکنند ؟ ... "

در رابطه با چنان طرز تفکر و نظراتی بود که ایشان در مقطع تاریخی ۱۳۵۷ بر حق تعیین سرنوشت مردم ایران بدست خود مردم صحه گذاشت و در افکار عمومی چنین جلوه داد که **" روحانیت "** علاوه بر دفاع از **" حاکمیت ملی "** و **استقلال** به

"حاکمیت ملت (حاکمیت مردم)" نیز احترام می‌گذارد. آن گفتار و آن تاکتیک در آن مقطع تاریخی باعث شد که اکثر بسیار بسیار بزرگی از مردم از نظام جمهوری اسلامی برهبری آیت الله خمینی پشتیبانی کنند.

ولی ضروریست یاد آور شد که اشتباه خواهد بود اگر گمان رود که در آن مقطع تاریخی که آیت العظمی خمینی، هنوز در حیات بود، "حاکمیت مردم (حاکمیت ملت)" بر ایران حاکم بوده است!

اگرچه در هنگام تدوین قانون اساسی فقط به برخی از گفته‌های آقای خمینی که قبل از پیروزی انقلاب در سخنرانیهای تبلیغاتی خود مطرح کردند، توجه شد و حتی در بعضی از اصول قانون اساسی جمهوری اسلامی با پسوند "اسلامی" منعکس شدند، اما واقعیت آن است که محتوی آن نظرات و گفتارهایی که آقای خمینی پیش از پیروزی انقلاب در هر جمعی بر آنها تاکید می‌ورزید و در مبارزه با رژیم شاه تبلیغ می‌کردند، حتی در زمان حیات خود ایشان نیز نه تنها به فراموشی سپرده شدند، بلکه برخی از آنها بطور علنی و حتی بنا بر دستور خود رهبر انقلاب، پایمال و خدشه دار شدند. مگر بنا بر دستور آیت العظمی خمینی چندین هزار نفر از زندانیان سیاسی که محاکمات خود را پشت سرداشتند و دوران محکومیت را در زندان بسر می‌بردند، بر خلاف تمام موازین قانونی جمهوری اسلامی بدست جنایتکاران و دژخیمان "نظام اسلامی" در سال ۱۳۶۷ قتل عام نشدند؟ امری که حتی با اعتراض و مخالفت آیت الله العظمی منتظری روبرو شد!

آیت الله سید علنی خامنه‌ای، جانشین آقای خمینی همچون دوران محمد رضا شاه علناً "حاکمیت ملت" را پایمال می‌کند. دبیر شورای نگهبان، فردی که از سوی آقای سید علی خامنه‌ای منتصب شده است و "نظرات رهبری را عین قانون می‌داند"، آشکارا در دفاع از "نظارت استصوابی" و حق ویژه "روحانیت دولتی" که در حقیقت چیزی جز دفاع از حق ویژه "مافیای قدرت و ثروت" و ادامه پایمال شدن حقوق ملت نیست، علیه لویح پیشنهادی آقای خاتمی رئیس جمهور، جو سازی می‌کند. نماینده ولی فقیه در روزنامه کیهان، در مخالفت با لویح رئیس جمهور و پایمال کردن حقوق ملت، می‌نویسد: "خب اگر در کشوری نظارت استصوابی نباشد هر گاوی به خودش اجازه می‌ده که وارد پارلمان بشه". و...

حقوق ملت ایران از سوی منصوبین مقام رهبری بطور مستمر پایمال می‌شود و بی‌شرمانه نماینده "ولی فقیه" نمایندگان ملت ایران را با "گاو" مقایسه می‌کند. در برخورد و مقابله با چنین وضع ناهنجاری، اگر نخواسته باشیم با منطق یک بام و دو هوا قضاوت کنیم و استدلالات آیت الله خمینی در مبارزه با محم درضا شاه را معیار قضاوت خود قرار دهیم، حتماً باید همانطور که آیت الله خمینی،

مسئولیت تمام قانون شکنی ها و جنایات دوران شاه را متوجه شخص محمد رضا شاه نمود ، مسئولیت تمام قانون شکنی ها و بی حرمتی به ملت ایران و جنایاتی که در جمهوری اسلامی بر مردم ایران روا رفته و می رود از جمله قتل های زنجیره ای ، ترور فعالین اپوزیسیون در خارج از کشور و حمله مغول گونه لباس شخصی ها در ۱۸ تیر به خوابگاه دانشجویان و... باید بحساب مقام رهبری ، آیت الله سید علی خامنه ای منظور کرد و ایشان را مسبب و مسئول اینهمه نا مردمی ها دانست.

آیا همین احکام غیر قانونی دادگاه غیر قانونی بنام " دادگاه انقلاب " علیه فعالین " نهضت آزادی ایران " و دیگر نیروهای " ملی - مذهبی " و یا جلوگیری از برگزاری جلسه سخنرانی آقای دکتر پرویز ورجاوند یکی از رهبران جبهه ملی ایران در شهر اهواز و یا دستگیری آقای رامین ناصح مسئول واحد خوزستان جبهه ملی ایران ، گوشه هائی از پیامال شدن حقوق ملت ایران نیست ؟ با توجه به این واقعیت که رئیس قوه قضائیه جمهوری اسلامی بیان داشته است که " نظر مقام رهبری برای ما حکم قانون دارد " .

روشن نیست که چرا فعالین و رهبران " نهضت آزادی ایران " در نظر نمی گیرند که اگر در دوران انقلاب ۱۳۵۷ اکثریت بسیار بسیار بزرگی از مردم ایران از نظرات و عقاید آیت الله خمینی پشتیبانی می کردند ، بدین خاطر بود که حضرت آیت الله در آن زمان چنین تبلیغ می کرد که علیه رژیم " استبدادی محمد رضا شاه " و وابستگی آن رژیم به بیگانگان و سرانجام بخاطر تحقق حقوق بشر در ایران مبارزه می کند . آیا اگر آیت الله خمینی بجای دفاع از " تعیین سرنوشت هر ملتی به دست خودش " ، از " استبداد ولایت فقیه " و " نظارت استصوابی " از سوی منصوبین رهبری در شورای نگهبان صحبت می کرد و بصورت تبلیغاتی " کنگره آزاد زنان و آزاد مردان دوران آریامهری " را بباد ناسزا نمی گرفت ، باز هم نظرات و عقاید آن جناب مورد حمایت و پشتیبانی اکثریت بسیار بزرگی از مردم ایران قرار می گرفت ؟

با توجه به توضیحاتی که رفت ، آیا صحیحتر نبود که رهبری " نهضت آزادی ایران " در رابطه با عدم شرکت مردم در انتخابات شورای شهرهای بزرگ ، بجای استفاده از مقوله " فاجعه ملی " ، از " فاجعه " ای که جناح تمامیت خواه رژیم بر رهبری مقام رهبری جمهوری اسلامی آیت الله سید علی خامنه ای در اثر پیامال کردن حقوق ملت در ایران بوجود آورده است ، استفاده می کرد؟

چرا و بچه دلیل سازمان سوسیالیستهای ایران از مردم دعوت به شرکت در انتخابات شورا ها نمود ؟

نباید از خاطر بدور داشت که "اصلاح طلبان" با حفظ مواضع انتقادی و مخالفت با مواضع و عملکرد غیرقانونی و سرکوبگر هیئت حاکمه، حتماً باید به تبلیغ "حاکمیت قانون"، حقوق فرد، فرهنگ دموکراسی و شیوه مبارزات مسالمت آمیز تاکید ورزند و برای احقاق این حقوق مردم را به مبارزه علیه سیاست ها و عملکردهای غیر دموکراتیک و سرکوبگرانه هیئت حاکمه مستبد و توتالیتر مذهبی در ایران دعوت کنند.

ما سوسیالیستها در بیانیه مشترک باتفاق چهار تشکل سیاسی دیگر در خارج از کشور (جمهوریخواهان ملی ایران، سازمان فدائیان خلق ایران - اکثریت، حزب دمکراتیک مردم ایران، فراکسیون متحد) مردم را دعوت به شرکت در انتخابات شورای شهر و روستا تحت عنوان "آزمون دیگری در راه کسب آزادی، خود گردانی و حقوق شهروندی" نمودیم.

بنظر من دعوت به شرکت در انتخابات و در عین حال تاکید بر انتخاب آن عده از نامزدهای مخالف جناح سرکوبگر هیئت حاکمه که طرفدار اصلاحات باشند، آنهم از بین بیش از ۲۰ لیست مدعی اصلاح طلبی، در کشوری همچون ایران که بخشی از هیئت حاکمه با تمام قدرت در پایمال کردن حقوق قانونی مردم عمل می کند، نمی تواند عملی غلط باشد، بخصوص موقعیکه از مصوبه ارتجاعی "نظارت استصوابی" هم در آن انتخابات خبری در میان نبود.

متأسفانه چون بخشی از نیروهای سیاسی ایرانی فقط برای آن نوع سیاست و شیوه ی مبارزه حقانیت قائل می شوند که بتواند یکمرتبه به نفی کامل هیئت حاکمه و کسب حکومت توسط آنان بیانجامد. برای مبارزات گام به گام در جهت دمکراتیزه کردن جامعه اصول ارزشی قائل نیستند! بدون اینکه به این مسئله توجه کنند که برقراری نظام دموکراسی در هر جامعه ای احتیاج به ساختار و بافت اجتماعی و حتی فرهنگ مخصوص به خود دارد. روشنگری و تبلیغ و ترویج چنین نظریاتی بعهده نیروهای دمکرات جامعه می باشد.

در این رابطه ضروریست خاطر نشان کرد، که ملت های جهان برای کسب "حق رأی همگانی" در سراسر جهان علیه نظام های استبدادی و توتالیتر حاکم بر آن جوامع چندین قرن متوالی روشنگری و مبارزات پیگیر و مستمر داشته اند. صرفنظر از روند متفاوتی که این مبارزات در جوامع مختلف داشته است، کسب "حق رأی" و برقراری "نظام دموکراسی" یکی از دست آوردهای بزرگ مبارزات مردم جوامع غرب علیه "نظام های استبدادی و توتالیتر" می

باشد که اقشار و طبقات مختلف از جمله زحمتکشان و کارگران و روشنفکران در آن ها نقش بسیار بزرگی بعهدہ داشته اند .

- انقلاب کبیر فرانسه ، .- انقلابی که شعار " آزادی ، برابری ، برادری " را بر پرچم خود نوشته بود ، فقط برای چند صد هزار نفر فرانسوی حق رأی بهمراه داشت - و آزادیخواهان ، روشنفکران و زحمتکشان و کارگران فرانسوی از آن زمان تا کنون برای کسب حق رأی همگانی و دیگر حقوق سیاسی از جمله آزادی عقیده ، بیان ، قلم ، تجمعات ... بطور مستمر مبارزه کرده اند .

- مبارزات کارگران انگلیس ، معروف به جنبش " چارتیستها " ، برای کسب حق رأی مخفی و حقوق مساوی رأی دهندگان از سوی زحمتکشان و کارگران انگلیسی بوجود آمد و از پشتیبانی و حمایت آزادیخواهان و روشنفکران برخوردار بود .

- مبارزات جنبش های کارگری ، کمونیستی و سوسیال دموکراسی اروپا برهبری افرادی چون کارل مارکس ، فریدریش انگلس ، برن اشتاین ، فردیناند لاسال ، آگوست بیل ، کارل لیبکنشت ... و با توجه به تمام اختلافاتی که آن ها با یکدیگر داشتند ، همگی در دفاع از حق رأی همگانی و دموکراتیزه کردن جوامع متروپول اروپائی نقش بسیار بزرگی ایفا کرده اند .

- مبارزات " ملیون " و دیگر نیروهای آزادیخواه ایران در زمان سلطنت محمد رضاشاه پهلوی در اعتراض به دخالت های بی جا و خلاف قانون " دربار شاه " و حکومت های وابسته بآن و تاکی دبر امر برگزاری انتخابات آزاد مجلس شورای ملی ، چه قبل از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ و چه بعد از آن ، امری مهم و محوری در مبارزات آزادیخواهان و طرفداران حاکمیت قانون در ایران بوده است .

اعتراض به تقلب انتخابات دوره شانزدهم مجلس شورای ملی و تحسن دکتور مصدق رهبر نهضت ملی ایران باتفاق تعدادی از " ملیون " و ارباب جراید در کاخ ابیض کمک کرد تا انتخابات شهر تهران از سوی حکومت وقت باطل اعلام شود و تجدید گردد - فکر تأسیس " جبهه ملی ایران " در همان تحسن بوجود آمد - .

" جبهه ملی ایران " و برخی دیگر از نیروهای سیاسی در اعتراض به تقلب انتخابات دوره بیستم در دوران نخست وزیری دکتور منوچهر اقبال - فردی که افتخار داشت خود را غلام خانه زاد محمد رضا شاه معرفی کند - ، موفق شدند در اثر فشار افکار عمومی محمد رضا شاه را مجبور کنند که به این امر تن در دهد که کابینه دکتور اقبال در انتخابات تقلب کرده است ، و روی این اصل انتخابات دوره بیستم تجدید شد .

- مبارزات اعتراضی سیاه‌پوستان آمریکائی برای کسب حق رأی برهبری مارتین لوتر کینگ در مقطع تاریخی سالهای دهه ی ۱۹۶۰ در تعدادی از ایالات آمریکا علیه حاکمین سفیدپوست نژادپرست آن ایالات از سوی آزادیخواهان آمریکائی در سراسر ایالات متحده آمریکا مورد پشتیبانی قرار گرفت. اگرچه مارتین لوتر کینگ از سوی نژاد پرستان آمریکائی ترور شد ولی مبارزه برای احقاق حق رأی سالهای سال در آن کشور ادامه پیدا کرد تا سرانجام نیروهای نژاد پرست حاکم در بسیاری از ایالات آن کشور مجبور به عقب نشینی و قبول " حق رأی " برای سیاه‌پوستان شدند و از آن طریق قدمهائی بزرگ در جهت دمکراتیزه کردن جامعه ایالات متحده آمریکا برداشتند.

و...

حال این سؤال بدرستی می تواند مطرح باشد که چرا در ایران نباید بخاطر دفاع از حقوق ملت و حقوق بشر، از جمله حق رأی و حق معرفی کاندید بدون دخالت و وجود سیاست حذفی شورای نگهبان تحت مصوبه ارتجاعی " نظارت استصوابی " چنین باشد؟

- با توجه به این امر که سازمان سوسیالیستهای ایران یکی از اولین گروه های سیاسی ایرانی در خارج از کشور می باشد که بر امر تبلیغ "انتخابات عمومی" بعنوان یکی از وظایف سازمانهای چپ ایران تاکید ورزید. نگارنده بعنوان یکی از سخنگویان در جلسه یاد بود بیست و هشتمین سالگرد کنفدراسیون جهانی (۲ تا ۶ ژانویه ۱۹۸۸ - برابر با ۲۲ تا ۲۶ دی ۱۳۶۶) در رابطه با " انتخابات همگانی " در ایران اظهار داشت :

" سوسیال دمکراسی ، جنبش کارگری و در پیشاپیش آنها مارکس و انگلس در کنار جریانات دیگر اجتماعی بخاطر انتخابات عمومی و حق رأی ، محدود کردن ساعات کار و ... سالیان سال مبارزه کردند. " چپ سنتی " ایران بجای اینکه از هر فرصتی استفاده کرده و علیه سوء استفاده ها و عملکرد های غیر دمکراتیک نیروهای ارتجاعی جامعه کارزار وسیعی سیاسی را سازمان دهد و آنها را در برابر سیل افکار عمومی قرار داده و در این رابطه خواستار تحقق دمکراسی گردد ، کار خود را آسان می کند و بهمین سادگی انتخابات عمومی و مجلس را مردود می شمارد ، و از جنایاتی که در ایران رخ داده است ، نمی خواهد پند گیرد و سعی می کند با بلند کردن " پرچم " بلشویکهای روس برای عملکرد خود حقانیت قائل شود . ولی روشن نیست آن بخش از اپوزیسیون ایران که در اثر بیعدالتی ها ، ترور و خفقان رژیم جمهوری اسلامی مجبور به جلائی وطن شده است و کوشش دارد تا در بعضی از کشورهای غرب و نه شرق پناهنده شود و با استناد به نهاد های دمکراتیک مستتر و مندرج در قوانین این کشورها ، برای خود حقی دست و پا کند ، چرا با استقرار آزادی و دمکراسی در ایران از در مخالفت درمی آید ؟ آیا

نباید بعقل آمد و از این دوگانگی دست برداشت؟ چپ ایران که بزرگترین معترض به دیکتاتوری رژیم ستمشاهی و جمهوری اسلامی بوده و می باشد، باید بخاطر برگزاری انتخابات عمومی که بحقوق هر اقلیت کوچکی نیز احترام می گذارد، مبارزه کند...."

(بنقل از نشریه جنبش سوسیالیستی - شماره ۱۳ - فروردین ۱۳۶۷ - آوریل ۱۹۸۸؛ صفحات ۳۵ و ۳۶)

ما سوسیالیست های ایران که دمکراتیزه کردن جامعه را در سرلوحه مبارزات خود قرار داده ایم، نمی توانیم از مردم بخواهیم که بجای مبارزه برای گرفتن حق خود و مبارزه با تمام قانون شکنیها و سوء استفاده ها از مقام های انتصابی، از حق رأی خود استفاده نکنند، آنها در انتخاباتی که در مقایسه با انتخابات گذشته شورای نگهبان از مصوبه ارتجاعی " نظارت استصوابی" در آن خبری نبود.

با توجه به توضیحاتی که رفت، اگر بنا باشد معیار قضاوت در اینمورد فقط درصد آن بخش از مردم که در انتخابات شهر های بزرگ از جمله تهران شرکت کردند و یا انتخابات را تحریم کردند، باشد. یعنی نسبت ۴۹ به ۵۱ درصد در انتخابات سراسری ایران و یا نسبت ۱۰ به ۹۰ درصد در تهران، در چنین حالتی، حزب دمکراتیک مردم ایران، سازمان فدائیان خلق - اکثریت، جمهوریخواهان ملی ایران، فراکسیون متحد و سازمان سوسیالیست های ایران که طی فراخوانی مشترک از مردم دعوت به شرکت در انتخابات شوراها و انتخاب کاندیدای اصلاح طلب از بین بیش از ۲۰ لیست مدعی به اصلاح طلبی را کرده بودند، باید جزو بازندگان انتخابات محسوب کرد.

ولی نیروهای دمکرات و آزادیخواه، معیار قضاوت را فقط بر پایه برد و باخت و کسب قدرت نمی گذارند، بلکه در نهایت دمکراتیزه کردن جامعه را مد نظر دارند و کاملاً به این امر آگاهی دارند که روند دمکراتیزه کردن جوامع استبداد زده ای همچون ایران، فقط گام به گام آنها با حرکت در آمدن اقشار و طبقات مختلف اجتماعی برای گرفتن حقوق خود می تواند انجام گیرد. اگر چنین روندی را قبول داشته باشیم، دیگر امر برد و باخت برای نیروهای روشنگر و طرفدار حقوق بشر معنی نخواهد داشت.

عدم شرکت درصد بسیار بزرگی از مردم در انتخابات شهرهای بزرگ، اگرچه ازسویی باعث تأسف ماست ولی با وجود این، آیا برای نیروهای طرفدار حاکمیت قانون، حاکمیت مردم، مردمسالاری و حقوق بشر که با قهر و شعار سرنگونی نیز مخالفند، جز دعوت مردم برای گرفتن حقوق قانونی خود از جمله حق رأی و برگزاری انتخابات آزاد، راه دیگری وجود دارد؟ **اتفاقاً این انتقاد** بما وارد است که در امر روشنگری در اینمورد مشخص کوتاهی نموده و فقط به

یک اعلامیه مشترک ، که آنهم بیشتر جنبه اعلان موضع داشته است بسنده کرده ایم .

ضرورت دارد تا نیروهای سیاسی ایرانی در این مورد مشخص با یکدیگر به بحث و تبادل نظر بپردازند و در جهت پاسخ گفتن به مشکلات موجود راهیابی کنند. شاید بتوان در دفاع از حقوق ملت در مبارزه با جناح های سرکوبگر و قانون شکن هیئت حاکمه ، در انتخابات بعدی به یک سیاست مشترکی دست یافت!

دکتر منصور بیات زاده

۱۵ خرداد ماه ۱۳۸۲

socialistha@ois-iran.com

www.ois-iran.com